



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LADJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: LAYEGHEH HODAIE**

NARRATOR: MOHAMMAD-NASSER GHASHGHAIE

DATE OF INTERVIEW: FEBRUARY 1, 1983

PLACE OF INTERVIEW: LAS VEGAS, NV

INTERVIEWER: HABIB LADJEVARDI

TAPE NO.: 5

RESTRICTIONS: CLOSED UNTIL THE YEAR 1987

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: GHASM GHASHGHAIIE, M. NASSER (1987)-----

TAPE NO.: 05

AGHAYAN, FELIX

AMINI, ALI, AS PRIME MINISTER

AMINI, GEN. MAHMUD

ASHRAF, PRINCESS

BAKHITAR-E ENROUZ NEWSPAPER

BAKHITAR, CHAPOUR

BAKHITAR, GEN. TEIMOUR

BANISADR, ABOLHASAN

DOUGLAS, WILLIAM

EGHDAL, MANOUCHEHR, BACKGROUND & CHARACTER OF

ERADEH-E MELLI PARTY

FATEMI, MOSEIN

FIROUZ, FIROUZ

FIROUZ, MOZAFFAR

GERMANY

GHASHGHAIIE, KHOSROW

GHASHGHAIIE, MOHAMMAD-MOSSEIN

GHAVAM, AHMAD, RELATIONS WITH THE SHAH

GHOTBZADEH, SADEGH

GREAT BRITAIN

IRAN PARTY, THE

KAZEMI, BAGHER

KECHAVARZ, FERAYDOUN

KENNEDY, PRESIDENT JOHN F.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: GHASSEM GHARSHABAGHIE, M. NASSER (1987)-----
TAPE NO.: 05 -----

KHAJEHNDURI, EBRAHIM

KHOMEINI, AYATOLLAH ROUHOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF

KIANOURI, NOUREDDIN

MOAZAMI, ABDOLLAH

MOJAHEDIN-E KHALGH, SAZMAN

MOSSADEGH, MOHAMMAD

MOSSADEGH, MOHAMMAD, AS PRIME MINISTER

NATIONAL FRONT, THE

RAZAVI, SEYYED-AHMAD

SADIGHI, GHOLAM-HOSSEIN

SANJABI, KARIM

SEIFPOUR-FATEMI, NASROLLAH

SHAH, CHARACTER OF THE

SHAH, FOREIGN RELATIONS OF THE

SHAH, LAST MONTHS IN IRAN

SHAH, RULE & ADMINISTRATIVE STYLE OF THE

SHAYEGAN, ALI

SIYOM-E TIR-E 1331, UPRISING OF

TABATABAII, SEYYED-ZIA

TUDEH PARTY

UNITED STATES, ROLE OF IN IRAN'S DOMESTIC AFFAIRS

ZAHEDI, GEN. FAZLOLLAH, AS PRIME MINISTER

روایت کننده : آقای محمدناصر قشقای
تاریخ : اول فوریه ۱۹۸۳
محل : شهر لاس وگاس - نوادا
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۵

ج - بسله اینها را متاء سفانه دادند . اینها را دادند به انگلیسها ، انگلیسها بردند که آنجا ما میر خود را از همان رئیس شان بکیش خود را کشت اینها .
در این گیرودار ما میر با من تماس میگرفت دستور میداد نوشتم آقا شامحق دستور دادن بمن ندارید من با انگلیسها اگر بدم برای اینست من با انگلیسها یک پدر کشته کسی یک چیزی ندارم بدم برای اینست که مداخله در کار مملکت ، شاهم اگر بخواهد اینکار را بکنید با شاهم این است برای من شما و انگلیس فرقی ندارد در یادداشتش بر میدارد مینویسد که قشقای ها را قشون آلمان که آمد اینجا باید تبعید کرده مغولستان . بسله .

س - به چه زبانی مکاتبه میکرد ؟

ج - فارسی بسله . فارسی آدم میرفت و میآمد پیغام میداد . وقتی که انگلیسیها ما را گرفتند کاغذ من و یادداشت خود را که باید قشقای ها تبعید بشوند من نوشته بودم با انگلیس کاری ندارم من برای این مملکت این کاغذ افتاده دست انگلیسها ، انگلیسها فهمیدند که بنده آلت دست آلمان با انگلیس نیستم یک ایرانی هستم گوش بحرف هیچکدام شان نمیدهم . همان موقع هم باز انگلیسها آمدند در همان موقع جنگ سمیرم قشون چیز مهمات میآوردند میفرستادند به روس عبدالله که میرفت به بیلاق در راه بهین خانه زین بان شیراز بر خورد کرده بود کامیون را گرفته بود کامیونی گفته بود که آقا ما این تکه های برنج نه خوردنی ها برنج گلوله توپ اینها میبریم آتش بزنیم . گفته بود ما شین ، گفته بود ما شین ما هم بیمه هست خود شو فرگفت آتش زده

بودند ما شین هارا . انگلیسها از این راه دیگر قطع کردند و قشون گذاشتند
توی این راه و اعلامیه ریختند که اگر توی این راه کسی آمده ما میزنیم اینها
که حتی بایک عده ای از قشقای های ما که در نزدیک سیمیرم بودند بعد از
جنگ سیمیرم جنگی هم کردند یک چندتا اسب و آدم هم زدند ولی بخیر گذشت .
بله ما اینجا اینها دیگر همراه ما بودند و آنها را دیگر بردند که بردند .
س - این صحبت سر این بوده که سرکار با سیدضیاء رابطه تان خوب بود
بد بود ؟ رابطه ای داشتید نداشتید ؟

ج - عرض کنم ما با سیدضیاء رابطه خوبی نداشتیم بعد با هم دوست شدیم چون
سیدضیاء وقتی که کودتا کرد پدرم او را به ریاست الوزرائی قبول نکرد به
رسمیت نشناخت . شازده نصرت السلطنه عموی شاه را فرستادند به فارس که
به احترام او خوب من رفتم ایلخانی من بودم تعظیم و تکریم او هم دوسر
دوشی بماداد ما هم چهار هزار تومان پنج هزار تومان تقدیم کردیم ما ایلخانی
شدیم پالتو دادند اینها که بعدش هم که سیدضیاء وقتی که کودتا سیدضیاء
را تبعید کردند پدرم با زبه رضا شاه تبریک گفته اینها بله .
س - چون آنجا مثل اینکه حزب اراده ملی چیزی ؟

ج - این آخری حزب ، این مال آن اول است روی این اصل با سیدضیاء خیلی
چیز ندارم . حتی یک مصاحبه ای با من ایران تیمورتاش کرد گفت شما با
سیدضیاء نمیدانم بسته او هستید گفتم (قدارانزلنی ان شم انزلنی یقول
معاویه والعلی) دیگر حالا کارم بجائی رسیده است که بروم نوکری سیدضیاء را
بکنم . این راه توی روزنامه نوشته بود و به سیدضیاء هم خیلی برخوردیک چیزی
است که علی گفته است که دیگر دهر مسرا بجائی رسانده است که باید بگویند
معاویه و علی . حالا ، بعد با سیدضیاء آشنا شدیم دوست شدیم میبرد خاندان
نعناع میخوردم با هم من هنوز هم نعناع میخورم . عرض کنم ..
س - ولی حزب اراده ملی در شیراز تا سیس شد شما

ج - یک چیزهایی بود ولی هیچ حزبی در شیراز با نگرفت فقط سید نورالدین یک
حزبی داشت حزب نمیدانم چی چی بود این . فقط یک عده شیرازی واقعا "

به این آقا ایمان داشتند و این هم با ما دوست بود ولی آدم عجیبی بود در
حینی که با ما دوست بود با دشمن هم با انگلیس راه میرفت .
س- سیدنورالدین ؟

ج- اسم وفا میلش الان یادم رفته آیتاله بود . در حبس رضا شاه وقتی که
بنده در دژ بانی حبس بودم سیدنورالدین با پدرم در محبس شهر بانی حبس بودند
پدرم پا درد داشت سیدنورالدین عمایش را داده بود اینها و بارضا شاه هم تند
حرف زد با سردار فخر خلیلی مناسبات داشت رفیق بود دوست بود . و اینهم ..
س- پس سیدضیاء و حزب اراده ملی در آن نهضت جنوب دخالتی نداشتند ؟
ج- استفاده میکردند عرض کردم روی دعوی با مظفر که ما با ، در حقیقت
با قوام السلطنه برخلاف عقیده ما ن روی مظفر مخالفت کردیم از این مخالفت
همه استفاده کردند . نه نخیر . میآمدند میرفتند میدیدند همه خب من با
همه ، من الانهم میگویند شما با کی هستید ؟ گفتم من با هیچکس نیستم همه با
من هستند من با بختیار دوستم با امینی دوستم با همه دوستم . منتها با بختیار
بیشتر چیز دارم یکی ایلی یکی پدرش بمن خیلی محبت کرده بود در تهران که بودم
فا میلا" هم دوست بودیم والا هر کدام اینها باشند برای من مثل هم اند . من
یک عده معین و مشخص دارم ولی اینها هیچکدامشان ندارند اشخاصی که اینها
دارند همه با پول میگردد ولی آن بدبخت هاشی که من دارم برای پول نیست .
من حالا بگویم با کی هستم ؟ اینها همشون ممکن است با من باشند ولی من با
هیچکدامشان ولی با همه شان دوستم . حتی شاه هم اینجا چند دفعه آدم فرستاده
است تسلیمت گفته است و اینها . ولی با پدشاه بدانند که دیگر خانواده پهلوی
سلطنت نمیکند اگر خارجی ها هم بزور بیآورند دوامی ندارد . این اینه ..
س- پس بعد از اینکه کودتا شد شما با تیمسار زاهدی نتوانستید ؟
ج- حتی یک کاغذی من بهش نوشتم که در یادداشتها هم هست نوشتم آقای زاهدی
مردم انتظار داشتند که با توهمکاری کنند و مملکت را نجات بدهند این راهی که
تو میروی راه غلطی است ...

س - کدام راه چه راهی میرفت؟

ج - رفتن با آمریکا و شاه . وقتی که زاهدی این راهش بود دیگر رفت و تو آن کا غذا هم بایدتوی یادداشتی را پیداکنم بهتون بدهم . زاهدی بمن گفت آن کا غذا را دارم توی کتابم مینویسم ، گفتم بنویس . آخرش هم نوشتم مراد ما نصیحت بود گفتیم حواله با خدا کردیم رفتیم . آنوقت ابوالقاسم امینی یک چیزی در محکمه اش شاه را گفته بود موء من ، گفته بود این موء من همه کار ... من در این کا غذا نوشتم ساختن با موء من و کار کردن با خارجی خطا است مردم انتظار داشتند ما انتظار ، تو بزنی ما هم بعد از معدق پشت سرت مملکت را نجات ، تو که باز رفتی همان رویه را .. اینهم از ضبط های ت مثل سابق چند دفعه بهت گفتم گوش ندادی و اشتباه کردی اینهم یکی دیگر از اشتباهات :: پیلیه ولی محبت دوستی ما ن سرجایش بود . وقتی که شاه بعد از زاهدی آمد آمریکا را دید اینجا من فهمیدم که به آمریکا را گفته بود شما همه کار را با من بکنید زاهدی را از کار بردارید و با قشقای ها هم کمک نکنید . آمریکا را هم قبول کرده بودند . من به زاهدی نوشتم جوابش را دارم . نوشتم آقا شاه که بر گشت تو معزولی اینجا به اردشیر گفتم خندیده بود . این ، این ، این ، زاهدی جواب نوشته بود که خدا کند اینطور کنند من خسته هستم بروم راحت کنم . بر گشت زاهدی را معزول کرد زاهدی را فرستاده سوئیس . گفتم ، گفت بسمه . گفتم آقای زاهدی این دفعه چهارم بود من بتو نوشتم فکر خودت را فلان وقت فلان وقت ، فلان وقت فلان وقت این آخری تو که بحرف گوش نمیدی شما همش مطیع هستید که با سیاست ، بزنی پیش هیچ خارجی با هیچ ایرانی شیر نخورده . هر کس قدرت دارد میروند با او میسازند انگلیس میگویند که نوکر نه هر کس قدرت پیدا میکرد انگلیسها میرفتند . برای نمونه یک روزی بنده در تهران نشسته بودم دیدم یک کا غذا از سفارت آمد آقای قشقای فردا یا پس فردا ، پس فردا معاون دایمی وزارت خارجه انگلیس میآید خواهش کرده است که شما را ملاقات کند و دو ساعت با شما کار دارد . فردا تلفن کردند که مریض شد نیامد

پس فردا . ما پس فردا رفتیم آنجا من دیدم سفارت خیلی خلوت است فقط چندتا ماشین وزراء و معاونین هستند و من رفتم تو دیدم وزراء به صف دارند میروند و به آقا معرفی میشوند وزیران . دکتر اقبال وزیر کشور پشت سر من بود من وقتی که با ایشان معرفی شدم گفت آقای قشقای من دیروز بنا بودیم و با شما یک دو ساعت کار داشتیم متأسفانه کمالت پیدا کردم نتوانستم بیایم شما سفیر را ملاقات کنید مطالب را سفیر شما خواهد گفت . من ردم با اقبال هم فقط دست داد دیگر با هیچکس حرف نزد . رفتم توی باغ جانسون رئیس بانک شاهنشاهی آنوقت آنجا بود این با من خیلی دوست بود چون پدرش دکتر در شیراز بود با پدرم دکتر پدرم بود اینها این دختر دکتر اسکات انگلیسی را گرفته بود با هم دوست بودیم . که همینجور صحبت گفتم جانسون گفت بله گفتم یعنی چی ؟ هیچکس نیست امروز خلوت است گفت بله . گفتم من و آقای ابراهیم خواجه نوری چه سیغهای هستیم اینجا ؟ گفت آقای ابراهیم خواجه نوری وکیل رسمی بانک است عضو ما هست این آقایان هم که . شما که دیدید بهتون گفتند کارشخصی دارند گفتم این قوام شیرازی که خودش پدرش جدش که حاجی ابراهیم قوام نوکر شما بود الان نصف دیوار آن مال شما هست نصف مال او و سفارت را این را چرا دعوت نکردید ؟ خندید گفت من یک حرفی میخواهم بشما بزنم ما خارجی ها بازنده سروکار داریم با مرده سروکار قوام فعلاً مرده شما هم تا این قدرت را دارید با شما میآئیم میرویم روزیکه این قدرت را از دست دادید شما را هم همینطور . حالا آقایانی که به امید خارجی ها هستند باید این را بدانند که خارجی با هیچکس شبرنخورده و احمقی و حماقت بالاتر از این نیست که کسی بگوید من آمریکا خواه هستم انگلیس خواه هستم . یعنی چه ؟ برای خر کردن مردم احمق خوبست ولی شرافتاً " کشیف ترین کاره . شما قدرت پیدا کردید الان آمریکائی ها التماس میکنند که با خمینی کنار بیایند او میخواهد نفت ببرد او میخواهد کارگر بگذارد آنجا او میخواهد انگلیس همینطور روس همینطور فرانسه آلمان حالامشون . خوب بچه مناسبته بنده را میکشند آقای آمریکائی عذاری : کند خوب بکند جهنم . خمینی، آمریکائی ها اصولاً از دیکتاتور خوشون میآید

که آن کسی که سرکار هست دیکتاتور باشد .

س- چرا ؟

ج- حالا چرا از خودشان بپرسید . شاه بود از دیکتاتوریش خوششان می آمد الان هم خمینی هست میگویند خمینی خیلی خوب است جلوی کمونیست ها را میگیرد یک روز خواهند فهمید خمینی چنان خراب کرده است و کمونیست مملکت را گرفته است که دیگر دیر است برایشان . برای اینکه این کارهای خمینی انزجار مردم را بیشتر میکند الان من خودم از ایل خودم خبر دارم که بما پیغام میدهند که ما داریم با کمونیست میبندیم توهم آنجا با کمونیست ببند . رسما " چوپان میگوید آن شاه اش این هم که آخوندش پس ببینیم شاید کمونیست یک کاری بکند ..

س- کمونیست منظور چیه توده ای ها هستند یا چریکهای فدائی ...

ج- آنها نمی فهمند آنها کمونیست مرام کمونیستی را میخواهد چینی آمد روی کار باهاش هستند روسی آمد هست هر کمونیستی بیاید میگویند ما با او هستیم . آنها که عده ای با کمونیست های توده ای کار میکنند عده ای با کمونیست های چیز همین مال رجوی آخرا اینها هم کمونیست هستند با اینها کار میکنند .

س- مجاهدین .

ج- مجاهدین . عده ای با کمونیست های چینی کار میکنند فرق نمیکند میگویند شاه که پدر مملکت بود چه بود که آن کارها را پدرمان را در آورد . آخوند هم که گفتیم مذهب می آورد اینکار را میکند . برویم ببینیم کمونیست ها چی پس کمونیست بگیرد لااقل بچه مان مدرسه میرود دوا بهمون میدهند یک کاری میگویند میکنند میرویم خوب . مردم الان ایلات مخصوصا " خیلی رفتند بقدری از کمونیست متنفر بودند تا هفت ماه پیش که میگفتند یکی بود پسر خاله من پهلوی من بود وقتی که چائی را خورد گفت خان من این فنجان را میبرم ظاهر کنم گفتم چرا ؟ گفت این کمونیست است . گفتم با این قشقای است کمونیست نیست تا این اندازه کمونیست رانجی میدانند که فنجانش را میخواهند تطهیرش کنند . ولی الان برگشتند همه میروند رویه کمونیست . بلکه موضوع آلمان ها آن بود که عرض کردم ..

- س - شما پس فرموديد که بعد از يک سال بعد از کودتا از ايران ؟
- ج - بسله آمدم .
- س - خودتان رفتيد يا تبعيد شديد ؟
- ج - ديگر تبعيد شدم ديگر ديدم نميتوانم وايستم .
- س - اين يعني جناب عالي خودتان تشريف برديد ؟
- ج - بسله ديگر ميگرفتم اذيتم ميکردند گفتم آقاي زاهدي من ميروم ديگر
- س - تشريف آورديد به اروپا و ؟
- ج - اروپا . وقتي آمدم اروپا هفتصد هزار تومان در ايران بدهکار بودم رفتم اروپا ملک و دارائي را آنجا چند سال نصف ونيمي ميدادند بعد هم که بردند تقسيم اراضي شاه صد نود ونه و سه عشر براي بردن املاک ما بود براي اينکه در شيراز قوامي ها ملک همه ملک هايشان مانند هيچ خرابه اي چيزي را تقسيم نکردند . هر چه بردند مال ما را بردند به قشقاڻي هم ندادند بين خود زارعين تقسيم کردند وقتي هم من رفتم به زارعين گفتم حلال تان .
- س - آنوقت بعد از چند سال تشريف برديد بعد از ۲۸ مرداد ؟
- ج - ۲۷ سال ۲۵ سال بعد . من ۲۵ سال در تبعيد بودم .
- س - تشريف نبرده بوديد به ايران ؟
- ج - نه جانم ميرفتم .
- س - اين مدت ؟
- ج - نخير کجا رفتم . بنده اينجا کارم به جائي رسيده بود که به شام شب محتاج بودم . دوستان و آشنا ها بهم کمک ميکردند .
- س - آنوقت طي اين مدت هيچ فعاليتي ؟
- ج - چرا فعاليت زياد ميکردم مخصوصا " يک مدتي با آقاي کيان نوري هم کار ميکردم کمونيست نه آنکه کمونيست بر ضد شاه . آقاي سرتيپ اميني محمود اميني را ديديم وسيله فراهم کرديم که برود کودتا . گفت بگيريد بدهيد دست من . گفتم آقا همين حرفي که حالا قايان ميزنند . آنها هم خورد . ديگر با

کمونیست ها قطع کردیم . چون من از روسها گفتم هیچوقت بدی ندیدم حالا هم هیچ .

س - کیا نوری این ... ؟

ج - الان همه کاره هست .

س - اینطور که این آقای دکتر کشاورز بدیش را میگوید میگوید ... ؟

ج - راست .

س - راست میگوید .

ج - راست میگوید آدم کشیفی است . هرچه کشاورز شریف است او کشیف است الان

کیا نوری همه کاره خمینی هست دیگر . تمام این کشت و کشتارها را خمینی که

نیمتواند بفهمد دستگاه آنها هست میفهمند مردم را به کشتن میدهند .

س - آنوقت شایع بود آن زمان که من دانشجو بودم که روزنامه باخترا امروز را

قشائی ها کمک میکنند ؟

ج - بلسه خسرو ، بلسه درست است ، درست است . بلسه خسرو چاپ میکرد .

ولی ، خسرو اداره میکرد با هم بودیم ولی خوب خسرو میکرد باخترا روز را .

س - آنوقت بابه اصطلاح سران جبهه ملی که هنوز بودند در تبعید بودند دکتر

شایگان اینها ... ؟

ج - های با اینها تماس داشتیم پدر مردم را آقای دکتر سنجابی و اینها در آوردند

ی - عجب .

ج - بلسه . برای اینکه ما میگفتیم آقا اینجا جبهه ملی را تشکیل بدهیم میگفتند

نخبر بایدا ساس در تهران باشد گفتیم آقا شاه گول تان میزند آنجا را هرچه بشما

بگویند مجبور بگذارید اینجا باشد روی این جبهه ملی هم بخورد . بلسه .

س - کدام ها بودید که همفکر بودید ؟ دکتر شایگان لابد ؟

ج - دکتر شایگان بود ما بودیم با هم همفکر بودیم بلسه .

س - کسان دیگری در خارج نبودند ؟

ج - با دم نیست . حقیقت بهترتون عرض کردم من این حرفها هم که میزنم همینجور

نه کس ڊيگري نه بود شاڻگان بود . بنده آدم اينجا آمريڪائي هاراديدم
ملڪ منصور هم بود بوسيله جاسٽيس ويليام ڊاگلس پڊرڪندي رافرستاديم
رفت ڊرفلور پڊاڪندي آنجا بود باهاش گفت که آقا پڻ شاه بڪار نه ميخورد بگذاريد
جبهه ملي بيادروي کار اميني رابياوريم روي کار اينها گفته بود من اميني
رادو جلسه ديدم سفير خوبى است استاندار خوبى است ولي اداره کن مملڪت
نديدمش هيچ بله ... خود ..

س- ڪندي گفته بود ؟

ج - بله بله . رئيس جمهور . چشم من شما ميگوئيد ميکنم . دسته مخالف ما
ڊر آمريڪائي هابه ڪندي گفتند آقا جبهه ملي هابا شما کار نه ميکنند اينها ميخواهند
قوارادست بگيرند همان کاری راکه مصدق ميکرد ميکنند گفته بود بکنيد . ما
آدميم آقاي اميني راديديم گفتيم آقاي اميني قضيه از اينقرار است ..
س- وقتى سفير بود ؟

ج - نه ڊيگر حالرفته ايران . نخست وزيرش کرديم . نخست وزير است حالا .
س- مثل اينکه شايع بوده که شاه گفته بوده که اميني را آمريڪائيها آوردند
شما ميفرمائيد که ڪندي گفته بوده بڊر نه ميخورد ؟
ج - آورد ما اصرار کرديم آورد ڊيگر .

س- هان

ج - راست ميگفت شاه . به اصرار ما آورد پيش . بله بنده که همينجور دارم بهتون عرض
ميکنم اميني راما جاسٽيس ڊاگلس رافرستاديم پڊرش ڪندي رفت ڪندي را گفته
بود اين بڪار آن کار که شما ميگوئيد نه ميخورد ولي ميگوئيد بسيار خوب .
آنوقت بنده آدم اينجا منزل شاڻگان ڊرسوئيس خانم شاڻگان با پڊر خانم شاڻگان
مهندس عجيب است يادم رفته . پڊر خانم شاڻگان گفتم آقا برو آنجا پهلو آقاي
سنايى وساير آقا پان جبهه ملي ها آنوقت بختيار به اينها بگو آقا کار
را ما به اينجا رسانديم بک غوغاي عجيبى ڊريکى از اين ميدان ها خواهد شد
مردم فريادشان بلند ميشود اگر قدرت داريد همانوقت برو پڊر پيش شاه دادخواهى

بکنید و همانوقت شاه را بردارید اگر نکرد دفعه دوم اینکار را بکنید . و دست من و دامن تان من هیچی شما " نمیخواهم من حاضرم در این سن باشم من هستم پیشخدمتی شما را بکنم بگذارید اینکار را بکنیم تا خانواده پهلوی از بین برود . این آقا هم از اینجا سوار شدند رفتند آنجا به همه آقایان گفتند گفتم آن روز چیز تظاهر به ضد آمریکا نکنید . رفت آنجا آن تظاهر شد آقای شاپور بختیار رفت روی منبر ما فردا بیاید راه ما راه مصدق است ما نفت را چنین میکنیم چنان میکنیم فوراً " به کنده گفتند آقا بفرمائید پس فردا شاه را بردند شاه آن نطق را کرد هرچی هم به امینی گفتیم اینجا آمریکا ها بمن گفتند حالا آن کار نشد به امینی پیغام بدهید که یک نطقی بکند و استعفا بدهد در مجلس بگوید شاه نمیگذارد من اینکار را بکنم . ما بتول خانم را دیدیم پیغام دادیم امینی گفته بود چرا آمریکا ها بخود من نمیگویند گفتم گفتند آقا رسم نیست ما باید بتو که دوستش هستیم بگویم به او بگو امینی گفته بود نخیر من باشاه هستم . شاه هم آمد اینجا آمریکا ها را آن راهم بلندش کرد بعد امینی بمن گفت بله آقای قشقای هر چه . آقایان فکر میکنند بنده چون رئیس ایل قشقای هستم دیگر هیچی خودشان که در تهرانند همه چیز را میفهمند . ایلات اصلاً جزو انسان نیستند . هنوز هم این اشتباه راهم میکنند چوب این را خوردند و تا بخورند . حالا بنده میمیرم روسم ولی هستند باز هم .

بهر حال ...

ب- جبهه ملی هم در ایران همکاری با آقای امینی نکرد .
ج- نخیر با هیچکس نکردند . نخیر میگفتیم آقا همکاری بکنید امینی بیاید بعدش برش . دارید خودتان بنشینید عرض میکنم که رفت همان نطق را کردند بکلی بساط بهم خورد ، شاه را آوردند کنده گفت ...

ب- شما با بختیار بعداً " صحبت کردید راجع به آن نطقش ؟

ج- نه دیگر من بختیار هیچ ندیدم یک دفعه در زمان مصدق دیدم یک دفعه هم حالا در پاریس دیدمش همین دو دفعه در پاریس . وقت این صحبت ها نبود . حالا هم بختیار یک دفعه میزند به سرش یک نطق الانهم رفتم گفتم آقا جان قربانت بروم چرا اینقدر

حمله به امینی و غیر و ذالک میکنی ؟ فایده اش چی است

س- دکتر شایگان هم که در آمریکا بود هیچ اظهار حمایتی از امینی نکرد .

ج- نه . نه دیگر ما بنا نبود اینجا اظهار حمایت بکنیم بنا بود آنجا دیگر آنها

با امینی کار خودشان را بکنند امینی بیاید اینها دفعه دوم امینی را بردارند

شاه را هم بگذارند کنار خودشان بیایند . رفتند آن فریادها آن آمریکایی ها

را و ادا کردند که این ...

س- فریادهای چی ضد آمریکایی ؟

ج- بله میزنیم نفت ، شاپور بختیار و دیگر اینها نفت را میبریم نفت را میگیریم

همان دوره مصدق . گفتیم ؟ قاوقتی که گرفتید بکنید آخر چرا نفت بله .

س- آنوقت سرکار کی تشریف بردید ایران ؟ بعد از انقلاب بود یا قبل از انقلاب ؟

ج- بنده . روزیکه بنده رفتم روز چهار روز بعد از ورود من شاه از ایران خارج

شد که خواست مرا بگیرد بختیار نگذاشت .

س- ژانویه ۷۹ ؟

ج- همین نمیدانم کی بود همین انقلاب هر چه بود و آنوقت هر روزیکه شاه

حرکت کرده است بنده شاه آنجا بود وارد شدم . بنده دیگر یک ساعت هم بیشتر

نگاه داشتند در فرودگاه . آخر شاپور بختیار تلفن کرده بود که آقا چرا

نمیگذارید برود ؟ شاه گفته بود به شاه گفته بود آقا چرا آخر چرا نیاید

خانه اش ؟ بختیار مرا نگذاشت والا مرا میگرفتند .

س- قبل از اینکه تشریف ببرید تهران تماسی با آیتاله خمینی اینها داشتید ؟

ج- بنده مرتب تماس داشتم تلگراف بهش میکردم صحبت میکردم .

س- از چه موقع چه موقع اولین تماس بود ؟

ج- چندین سال چه عرض کنم بادم نیست اصلاً سالها بله از وقتی او تبعید شد

حتی این آخری هم بهش تلگراف کردم بعد رفتم در پاریس دیدمش .

س- غب حرفهایی که میزد لابد چیز امیدوارکننده بود که مملکت آباد میشود اصلاح

میشود این چیزها ؟

ج- آقا مگر میشود برای چهارمقال تریاک هم آدم راکشت ؟ مگر میشود برای یک

من تریاک آدم کشت؟ این تمام اشرف اینها را میکشد که خودش دزدی بکند از این حرفها میزد . ما باید برویم اسلام را برقرار کنیم روی قانون قرآن رفتار کنیم . گفتم ، بمن گفت نرو خطرناک است گفتم اینهمه جوانها را میکشند من دیگر سن خودم را کردم شما راهی دارید من از آن راه ؟ گفت نه دفعه گفت چه گفتم میروم گفت من دیگر دعا میکنم ولی خطرناک است . خیلی آنجا هم که رفتم هر دقیقه من میخواستم ببینمش برای من وقت نبود آزاد بود . اینها چون هرکدامش علیحده علیحده پیش میآید قاطی که میشود بساط را بهم میزنند . صحبت میگویم قاطی که میشود و چون این خودش یک داستان دیگر است شما صحبت تبعیدی مرا میکردید دیگر بعد از آن بـلـه ...

بله بنده بعد از ۲۵ سال که در تبعید بودم گرسنگی ها کشیدم همین ها از گرسنگی رجم معده گرفت ، بیطه ، عده ای از رفقا گاهی یکتامتی میگردند و پول میدادند . آن پنج میلیونی که آمریکایی ها بمن وعده دادند که قبول نکردم دوره معدق گمان میکنم چیزی که واشنگتن پست نوشته است دارم . واشنگتن پست نوشت که به قشاقی ها اون نوشته چهار میلیون دادند قبول نکردند و او پول را آورد در چیز محمد حسین قشاقی برادرم قبول نکرد آن پول را در ایالتیادا دندبه اشرف اشرف آورد در ایران خرج کرد . واشنگتن پست نوشته دارم . شنیده بودید این را ؟

س- بله .

ج- بله . همه چیز دروغ است . باید تقلب کرد دزدی کرد خیانت کرد . املا تاریخ دروغ همه چیز دروغ .

س- این جور که از صحبت تا ن پیدا بود ما در تان خیلی شخص قوی فوق العاده ای بودند .

ج- بله . بله . بله . در جنگ انگلیس ها اینقدر پیاده رفت و قاطری که سوار میشد از بار فشنگ کرد فرستاد اینطرف و آنطرف . حالا آن خودش یک داستان دیگری است اگر بخواهید با یک قصه ای دارد علیحده که خودش دو ساعت وقت میخواهد که او را برایتان

س - در هر حال آن رایک موقعی فکر کنم که یادشان باقی بماند .

ج - بسله نوشته اند در تاریخ ها نوشتند .

س - نوشتند .

ج - بسله شما دلبران تنگستانی و فارس و جنگ بین الملل را بگیرید بخوانید

در آن خیلی چیزهای نوشتند . مادرم الان صدسال دارد ولی هیچ حواش را

گم نکرده . حتی

س - ۱۰۲ سال فرمودید ؟

ج - نزدیک به ۱۰۰ دارد بسله . موقعی که همین انتخابات اینها شد خسرو

میخواست وکیل بشود همه مخالفت کردیم مادرم گفت خسرو خطا میکنی قشاقی ها

آمدند گفتند آقای خسرو خان ما انتظار داشتیم تو بروی رئیس جمهور بشوی وکیل

برای چی میشوی ؟ معین کن وکیل بروی من بهش گفتم خسرو نکن او میخواست

بشود گفت بازرگان رفقا دیدم گفتم بازرگان کیسه ؟ رفقا کی اند ؟ برای

چی تو وکیل میشوی ؟ چاره اش نشد .

س - خسرو خان هم همان زمانی که شما تشریف بردید ؟...

ج - بعد از من یک ماه بعد از رفتن شاه آمد عبدالله بعد از او آمد . فقط کامبیز

پسرم را خواستم که او فوری آمد همان روزی که شاه رفت او رسید . حاله تکه

تکه به رسید بهتون عرض میکنم .

س - عرض کنم که در جریان سی تیر کسانی بودند گفتند که شرکت نفت و عرض

کنم انگلیسها با قوام مذاکره کرده بودند که بروی نخست وزیر بشود اینها

بعضی ها تکذیب میکنند میگویند نه این یک امر داخلی بوده خود شاه این...؟

ج - خود شاه . اولاً آن موقع بنده در اینجا بودم در آمریکا بودم آن بازی

را انگلیسها با شاه کردند یعنی شاه بیشتر کرد آمریکایی ها حاضر نبودند .

س - چون با روابط بدی که شاه با قوام داشتند بعید بود که در همین موقعی

شاه بروی قوام را بیاورد .

ج - شاه باکی بد بود ؟

س - با قوام ، با قوام السلطنه .

ج - بودم بسله . بسله

س- در آن مورد شما توصیه چیزی بهش نکردید ؟

ج - یکی از اشتباهاتش همین بود . بنده آنوقت در فارس بودم ولی اینجا برادرهایم اینها گفته بودند آقا نکن تکیه گاه تو مجلس است . آمریکائی ها گفتند مصدق دیگر افتاد برای اینکه نیست دیگر . الان دیگر مجلسی وجود ندارد نه مجلس اختیار بهش داده بود فکر کرد که این اختیار برقرار است آمریکائی ها گفتند الان دیگر اختیار ندارد برای اینکه مجلس تا بود اختیار داشت ولی الان که مجلس نیست اختیار با شاه است و شاه بهرکس فرمان بدهد . شاه هم به این شرط رفت فرمان را جایش را امضاء کرد جایش را خالی امضاء کرد و رفت بعد از رفتن شاه نوشتند که زاهدی بسله نخست وزیر است الان هم بطوری هم نوشتند که امضای شاه خیلی دور از آنجائی هست که باید امضاء بشود بسله شاه میترسید گفت من میروم آنوقت چیز کنید . خیلی ترسو بود آقا پدر سوخته . پدرش بایک توپ روس انگلیس در رفت خودش هم بایک توپ اینها در رفت . خب آقا تو که اینقدر ترسو هستی پس چرا اینقدر کردن شقی میکنی آمریکائی ها سه سال است به تو میگویند استعفا بده پسر شاه بشود .

س- به کدام به محمد رضا شاه ؟

ج - بسله . بگذار پسر شاه بشود .

س- من اصلا " نمیدانستم .

ج - بعله پسر شاه بشود . یک مشت از اطرافی های خراب ها را بردارد یک

اشخاصی که سابقه بدی ندارند معروفیت زیادی ندارند آنها را بگذار . هی

میگفت من خودم هستم چه هستم این چشم آبی ها نمیفهمند من مملکت را

گلستان میکنم چی میکنم از این مزخرفات میگفت . آمریکائی ها دیدند این

مریض است میمیرد و کسی هم نیست کمونیستی میشود آمدند با آخوندها گرم گرفتند خمینی

هم که علم بود انگلیسها هم که خمینی را با آخوندها همیشه راه داشتند

گفتند این را بیاورید فعلاً" آوردند و پدرم را درآورد . شاه پدرم را درآورد .

س- پس به صدق بهش گفته شده بود که این رفرا ندوم کار خیلی ...؟

ج- ببله . به همین شایگان ببله .

س- پس گوش نکرده بود .

ج- ببله کسی که توصیه میکرد که نخیر خوبست حسینی بود . حزب ایرانی

آقا حزب ایرانی تمام بدبختی ها از حزب ایرا نسی ها ست ببله . ببله .

س- که آنها میگفتند اینکار خوبی است ؟

س- بکنید کار خوبی است . که حتی من یک جابه مرحوم صدق عرض کردم

اینکار را بکنند ... فرمود این سیاسی است عرض کردم این سیاسی

است دیگر یک مهندسی نیست که مهندس زیرک زاده مهندس حسینی بگویند

آقا این خطا هست این راهی که شما میروید کار به اینجا . حتی یک روز صدق یک شوخی

هم با ما کرد . داشت ترکی صحبت میکرد . یکی از آقایان که گفت آقای

نخست وزیر با تشافائی دارید صحبت میکنید گفت آقا هرچی میکنم آقای تشافائی را

مجا ب نمیتوانم بکنم ترکی میگویم بلکه مجاب بشود . ببله . من خیلی یعنی

حقیقت را بهش میگفتم . خدا رحمت کند مرد بزرگی بود .

س- در این سیاست نفتش با هم توافق داشتید اختلاف داشتید ؟

ج- مدد مرد .

س- مدد مرد ؟

ج- که نفت باید مال همین کشور بشود .

س- نه منظور در اجرای آن سیاست که به اصطلاح سخت گیری که ایشان میکرد و با

انگلیسها و آمریکائی آن جور که باید کنار نیامد .

ج- نه سخت گیری نکرد او . نه کنار نیامدش سربک چیز است که این را مردم

فکر میکنند . نه سرنفت نیست . صدق نفت را به انگلیس میفروخت به همه

میفروخت کاری نداشت . اختلا ف سرا این بود که یک محکمه دیگر باید تشکیل بشود

- مصدق میگفت انگلیس ها باید بما چندین سال پول بردند ندادند انگلیسها میگفتند از دست ما گر فتید ماضر رکردیم . و روی اینهم بحث بود آمریکائی ها بمن گفتند که یک میلیار د به انگلیسها داده بشود شاید ولا" در محکمه محکوم بشوند اگر نشدند یک میلیار د نفت بدهید تا انگلیسها شران کنده بشود و دیگر راحت شما مهندسین از مالک کوچک بیا ورید و هرکاری میخواهید بکنید بکنید .
- مصدق گوش نداد . روی همین بحث ما بود من میگفتم بکنید مصدق میگفت نه . گفتم قربان مملکت میرود گفت من بدنام میشوم گفتم شما بدنام هیچوقت نمیشوید ولی بگذارید شاید مثل لاهه ما حاکم شدیم . اگر هم محکوم شدیم محکمه گفت بدهید ، بدهید و کارتان را بکنید . میآورند شاه را میآورند گوش نداد .
- بله روی این من خیلی زیاد هم با فشاری کردم یعنی انصافا " آمریکائی ها هیچ حاضر نبودند میخواستند شاه اسمش باشد در خارج و بتدریج هم از بین برود و حکومت دیگری بیاید روی کار .
- س - بله انگلیس ها را عرض نمیکنم ولی آمریکائی ها . حفظ بشود و به فکر کار نبوده ؟
- ج - فکر کار بود ولی بیشتر علاقمند بود که وجهه عمومی را داشته باشد این را هر کس بهترن گفته راست گفته بله .
- س - آنوقت کسانی بودند از وزرایش همفکرانش که آنطرف قضیه باشند و تشویقش کنند که کنار نیاید این پیشنهاد شما را .. ؟
- ج - دکتر شایگان . کسی که بمن کمک میکرد یعنی در حقیقت من به او کمک میکردم دکتر شایگان بود . ولی حسینی زیبرک زاده سنجابی اینها تمام تحریکش میکردند . آدم مستقیم محکم خوب یک دنده دکتر فاطمی بود ولی بقدری در مصدق محبوب بود که هیچ اظهار اراده نمیکرد ولی آدم با شرفی بود .
- س - دکتر فاطمی را شما از قبل هم میشناختید ؟
- ج - بله خب سیف پور فاطمی برادرش بود آن مصباح فاطمی پدر این علی فاطمی یک وقت ماء مورسیمیرم بود . اینها در مالیه بودند ولی با هم از پدر جدمان هم آشنائی داشتیم . آنوقت چیزی که لازم است من

به فاطمی هم گفتم .

س - به دکتر فاطمی به حسین فاطمی ؟

ج - نخیر .

س - به سیف پور فاطمی ؟

ج - نخیر به سیف پور فاطمی . راجع به کشته شدن حسین فاطمی . چطور

شده کشته شد چی شد ؟ گفتم آقا من درسوشیس سپهد بختیار را که تبعید بود

ملاقات میکردم . در ضمن صحبت کشته شدن فاطمی پیش آمد گفتم شما کشتید ؟

گفت نه تشفاشی من نکشتم ، قضیه از این قرار است که یک روزی شاه ارباب

شاه رخ و فیلیکس آقایان را خواست گفت شما بروید پهلوی سفیر انگلیس و به

این بگوئید آقا شما راجع به حسین فاطمی نظر خاصی دارید من آزادش کنم

اگر نظر خاصی ندارید بمن بگوئید نظر خاصی نداریم . اینها برگشتند

آمدند گفتند آقای سفیر میگویند ما نظر خاصی نداریم . این بود که شاه

حکم کرد که او را اعدام کنند . اعدامش زیر دست به اصطلاح دسته من بود یعنی دسته

بختیار بود . صبحی بود من میدانستم فاطمی را باید بکشند قدم میزد

خیلی هم ناراحت بودم چون با اینها دوست بودیم .

س - بختیار با فاطمی ؟

ج - ببله غب ببله دیگر اینها همه بودند برادر فاطمی پیشکار مرتضی قلیخان

بختیاری بود پدر همین علی فاطمی پیشکار مرتضی قلیخان بود همه ملکش

املاکش دست فاطمی بود ثروت این بوسله مرتضی قلیخان بدستش آمد

ببله این راهمه میدانند . گفت یک قراول آمد بمن گفت که فاطمی میخواهد

شما را ببیند خیلی ناراحت شدم گفتم بهش بگوئید من اینجا نیستم . گفت

از پشت شیشه شما را دیده است ناچار شدم رفتم . وقتی رفتم پهلویش گفت این

کاغذ را نوشتم به شاه بدهید بخود شاه کاغذ را گفتم خواندید گفت نه سر

بسته بود منهم عینا " دادم بهش گفتم نمیدانید چی چی تویش بود

گفت نفهمیدم هر چه بود خودش به شاه نوشته بود . ببله . مقصودم اینست که

مثل عرض میکنم حسین فاطمی را بعد از مصدق میدانید دیگر گفتند آزادی هست و

انتخابات شروع بشود . بنده در قرعه سنا تور باقی ماندم خیلی ها گفتند که
 عمداً نگاه داشتند نه طبیعی بود . شب دکتر معظمی آمد گفت که من اعلام
 کردم که امشب تهران تاریکی بماند برضد شاه اینها و در انتخابات ما
 اقدام کنیم . یادم ، اسمش یادم نیست . از یازار دونفر آمد پهلوی بنده
 گفت پهلوی دکتر معظمی هم رفتیم شما اگر بخواید جزو کاندیدها تون دکتر
 حسین فاطمی را بگذارید ما به او که رای نمی‌دهیم بخود شما هم رای نخواهیم
 داد برای اینکه این آدم نوکر انگلیسها هست . تا این اندازه مردم فکر
 میکردند که حسین فاطمی ... در صورتیکه نبود بهیچوجه واقعا " یک نفر
 جوانی بود که به مصدق علاقمند بود یعنی محومصدق بود و دلش میخواست یک
 کارهای در این مملکت بشود و هرچی هم از دستش می‌آمد میکرد .

س- اینکه میگویند آدم تندروئی بوده ...؟

ج- تندروئی اش همین بود با مصدق بود دیگر تندرو با مصدق رفت که رفت
 که رفت دیگر . آخر تندرو که همش لازم نیست که از آنطرف از اینطرف
 تندرو بود . مثلاً "هیچ اعتنا به انگلیسها نمیکرد هیچ اعتنا به آمریکائی
 نمیکرد به هیچ کس اعتنا .. همان که مصدق میگفت همان راه را میرفت
 این تندرو بود دیگر .

س- اسم بختیار پیش آمد واقعا " وقتی که تبعید بود یا خارج بود این برنامهای که میگویند
 داشت که برگردد و شاه را بردارد اینها ، اینها راست بود ؟

ج- بله بختیار یک وقت آمد آمریکا و من دیدم در ژنو توی مغازه گوبلن
 است رفتم بهش سلام و تعارف کردم . گفتم بختیار گفت بله گفتم موقع الان دستت
 هست ، تا نگ وزره پوش دستت هست الان وقتش هست که شاه را برداری
 و خودت سر جایش بنشینی . گفت من قسم خوردم نمیتوانم . گفتم پدر این شاه
 هم به پدرت عموت همه فامیلت قسم خورد همه اش را تیرباران کرد . یکیش
 سردار فاتح پدر همین شاه بختیار را اینها قسم ندارند توجه قسمی خوردی ؟
 گفت من نمیکنم گفتم دستت سپرده تا بهت بگویم . اینکه باشد آن مستر

سلکا نسی بود رئیس مفازه گویین آمد بمن گفت تو میدانی این کیه ؟
 گفت این رئیس اینتلیجنت سرویس فلان است گفتم بله گفت بهت چی چی
 گفت ؟ گفتم ؟ آنچه باید بهش بگویم . گفت برایت خطرناک است گفتم نه در عالم
 ایلی برای ما خطر نیست یک همچین بیشر ف نیست که برود .
 س - خوب بعد که آنوقت شاه ، میانه اش با شاه بهم خورد از ایران بعد از
 امینی از ایران رفت اینها بعد آنوقت دیدند اقدام می خواهد بکند ...
 ج - اینجایی فعالیت میکرد که بلکه برود یک دو سه دفعه بمن گفت
 بیا برویم گفتم چه جور برویم ؟ یک وقت گفت که برویم از اینجا توومن دوتا هفت تیر
 برداریم برویم از سرحد وارد بشویم بزنیم برویم بخاک بختیاری نزدیکیم از
 آنجا . گفتم آقا این ما از شیر هزار دندان هم باشیم نمیتوانیم . پست را
 گرفتیم فوراً " تلفن میکنند طیاره است هلیکوپتر است می آید بالای سر
 ما . این بود که خودش رفت من نرفتم . خودش هم از طریق دیگر رفت و آن
 شخصی بنام .. گولش زد خانم بختیار گفت گفتم خانم این دارد گول
 میزند گفت میدانم ولی بحرفش گوش میدهد . زند چی چی زند بود که بختیار
 را که گیر داد خودش هم رفت آنجا هنوز هم هست بهش محبت کردند و چیز ببله .
 س - دکتر شایگان چه جور ؟
 ج - آنکه قدرت ایلی قوه چیزی نداشت همین جور فعالیت میکرد هر چه میتوانست
 مینوشت میگفت آدم شریفی بود آقا آدم پاکی بود . واقعا " میشود گفت
 مقدس بود آدم شریفی بود پاک .
 س - توی جبهه ملی غیر از ایشان کسی دیگری هم این تیپ آدم بود عین این ؟
 ج - نه . بودند اشخاص خوب بودند البته نه این تیپ نبودش .
 س - شما اصولاً خودتان هیچوقت رسماً "عضو جبهه ملی بودید ؟
 ج - بنده پدرم بچه بودم نصبت کرد وصیت کرد گفت هیچوقت داخل حزب نشو
 بچه بودم . بهشون عرض کردم که .. گفت حالا یک قدری سنت که بالاتر
 آمد بهت میگویم هنوز ... سنم بالا آمد گفتم خوب چرا ؟ فرمودند که

حزب یک چیز خوبی است ولی در ایران یک عده ای جمع میشوند و حزب درست میکنند آنوقت یک عده ای را دور خودشان جمع میکنند از اسم آنها بِنفع خودشان استفاده میکنند و برای مملکت مفید نیستند. اگر توفرتی باید آلت دستی بشوی هیچوقت داخل حزب نشو ، عرض کردم چرا شما خودتان داخل حزب دمکرات شدید ؟ فرمود من داخل حزب دمکرات شدم فهمیدم که به تو نصیحت میکنم اگر داخل نشده بودم که نمیدانستم داخل هیچ حزب نشو. آنوقت دمکرات بود اعتدال پدرم عضو حزب دمکرات بود . و بنده هیچوقت داخل . با جیز بودم با حزب جبهه ملی بودم همه کارش بودم ولی خودم هیچوقت داخل هیچ حزبی نبودم . حالام نمیشوم .

س - کدام هایشان هستند که فکر میکنید اسمشان خوب است در تاریخ برده بشود بعنوان افراد فعال ... ؟

ج - همه شان فعال بودند . همان معظمی خیلی فعال بود .

س - دکتر معظمی ، عبدالله معظمی ؟

ج - بلسه . عبدالله معظمی . رضوی خیلی فعال بود ولی رضوی یک قدری مغزش آخری ها تند بود . عرض کنم خدمتتان همان سنجابی خیلی فعال بود . ولی اینها حزب ایرانی ها بودند که داخل خودشان رابه جبهه ملی بستند . حتی در اروپا که ما فعالیت میکردیم آنها مخالفت کردند مصدق رسماً " بهشون نوشت اگر خواستید با قشقای ها و جبهه ملی ها آنجا مخالفت کنید شما را سر جای خودتان مینشانیم . که اینها سکوت کردند . بلسه آنها اینجا .. نخبه اختیاردست ما هست در تهران هر چه ما امر کردیم شما اطاعت کنید . گفتیم آقا ما اینجا آزادییم همه کار میتوانیم بکنیم شما آنجا چه کار میتوانید بکنید ؟ این آقای قطبزاده آقای رئیس جمهوری ما ن چی چی ؟

س - بنی صدر .

ج - بنی صدر اینها آنوقت اینها به اصطلاح جوان هائی بودند که تازه روی

کار آمده بودند . قطبزاده خیلی فعال بود . بنی صدر خیلی مذهبی بود

الانهم مذهبی است .

- س - از همين حرفها آنموقع هم ميرد همين حرفهائي که فهميدنش مشکل است واقعا " که چي داردميگويد ؟
- ج - چه عرض کنم ديگر حالا وقتي که فهميدنش مشکل است آنوقت ديگر ملاحظه بفرمائيد که چه بود بسله . ولي با هم خوب ما آشنا بوديم ، اينهم مال اينها .
- س - دکترو صديقي چطور ... ؟
- ج - آدم خوبی است ولي ساده است خيلي چيزها را بعقيده من درک نميکند ولي آدم خوبی است يعني مردم را درک نميکند نه آنکه چيزي را نميفهمد يک عقيده ، اين آدم پاکی هست دکترو صديقي آدم پاکی است .
- س - عضو فعال به اصطلاح مهمی نبود آن زمان صدق ؟
- ج - نه . بود ولي نه نخير بود با صدق . بسله ، چيز فعال بود وزير خارجه مان اسمش چي است خدا رحمتش کند زمان صدق ؟
- س - غير از فاطمي ؟
- ج - بسله قبل از فاطمي .
- س - با قرکاظمي ؟
- ج - کاظمي بسله .
- س - اوکه از زمان رضا شاه هم چيز ...
- ج - بود بسله در دوره صدق هم خيلي بود ، خوب بود ولي اوهم افکارش اين بود که ايلات اينها نبايد يعني نميدانند .
- س - عده اي هستند اعتقاد دارند که شاه عمدا " بين سياسي که داشت که هميشه در مقابل يک کسي يک کس ديگر را بگذاريد در مقابل رزم آرا که رئيس ستاد بود زاهدي را رئيس شهرباني کرد .
- ج - شاه ، گفتم ديشب که هژير گفت مرا که خودش ميداندمثل پيراهن خودش هستم در مقابل من .. اصلا " دسيسه کار بود . هميشه در اين خط بود که دونفر را بهم بيان داد . بنده با آقای امير اشرف افغمي خيلي رفيق و دوست بودم . يک

روز دیدم از من کج میروید راه میروید . دو سه دفعه گفتم امیر اشرف چته ؟
 چون پدر بر پدر دوست بودیم . گفت من از تو انتظار نداشتم . گفتم چه انتظاری ؟
 گفت از من پیش شاه بدگفتی . گفتم کی ؟ گفت دو هفته پیش ، گفتم دو هفته پیش
 من از تو پیش شاه بدگفتم ؟ گفت بله . گفتم تو برونگاه کن ببین . من دو هفته پیش کجا بودم من
 دو سال است شاه را ندیدم . گفت یعنی چه ؟ گفتم یعنی چی نیست این دربار
 است برو به پسر دیگر . با همشون رفیقی که ببین من دو سال است به دربارها گذاشتم
 یانه ؟ یک فحشی داد به شاه بعد رفت گفت آقا معذرت میخواهم این
 پدر فلان مادر فلان خواهی خواهی همه را بجان هم میاندازد . بله این عادت
 را داشت .

س- که میگویند یکی از عللی که جبهه ملی توانست در انتخابات دوره شانزدهم
 در تهران موفق بشود کمک های سرلشکر زاهدی بود . رئیس شهربانی
 ج- زاهدی کمک کرد . زاهدی کمک کرد زیاد کمک کرد انصافاً " وبه مصدق هم
 صمیمی و وفادار بود تا دقیقه آخر نسبت به زاهدی آنها بی انصافی کردند .
 س- چه کار بی انصافی ؟

ج- زاهدی را کنار گذاشتند هوش کردند زاهدی هیچ قصد خیانت نداشت بله .
 خدای هست هر دو مردند رفتند همه مردند رفتند چون میدانم با یدا بین را بگویم
 خدا میداند و تا ریخ بدانند که زاهدی همان روزیکه برش داشتند خود مصدق دستور داد
 اینکار را بکنید کرد آنکارا . . . گفت ناصر ما با یدا بهر قیمتی شده این پیر مرد
 را نگاه بداریم که وجود این برای مملکت مفید است ما از وجود این میتوانیم به
 نفع مملکت هزار کار کنیم خدای هست بله .

س- خوب پس ریشه اختلاف از کجا پیش آمد ؟

ج- مرحوم مصدق کسی را که فکر میکرد یک روز ممکن است نخست وزیر بشود با او
 بد بود و فکر میکرد زاهدی یک روز ممکن است نخست وزیر بشود . مصدق هم در این
 قسمت بی اختیار بود .

س- میخواستم بگویم پس مصدق هم با بعضی دیگران زیاد فرقی نداشته ؟

ج- در این قسمت بله . فقط خوب آن بی پروا می زد برای آزادی مملکت سایرین با

احتیاط قوام السلطنه میگفت مثلاً" با خارجی باید مماشات کرد این میگفت نه باید رفت با ملت اینکارا کرده این فرق را داشت . بسله مصدق در مورد نخست وزیری ...

س- خوب این ایرادی که به حزب توده میگیرند که به اصطلاح به پشت مصدق خنجر زده بود میتوانست کمکش کند اینها این تا چه حدی درست است به نظر شما ؟

ج - بسله . نکرد . صد درصد برای دیگر بزرگترین دلایل آن روزی که باید به مصدق کمک کنند نکردند پس فردایش هم روسها همین پس فردایش نه هم فردایش طلا را با کردند از روسیه تحویل شاه و زاهدی دادند . حزب توده یعنی نوکروس . هرچه روسها میگفتند کردند الانهم هرچه روسها میگویند .

س- خوب خود آنها اینطور که در نوشته جاتشان هست میگویند که ما فکر میکردیم که مصدق آمریکائی و طرفدار آمریکائی است تا فهمیدیم به اصطلاح بی طرفیش را ثابت کرد دیگر از آن ببعده کمکش کردیم ؟

ج - دیگر چه کمک کردند ؟ در حبس کمکش کردند ؟